

جایگاه عیسی علیه السلام

در آخرالزمان باوری و منجی باوری مسلمانان

اسدالله آذیر

دانشجوی دکتری مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم

چکیده

جایگاه عیسی علیه السلام در ادبیات قرآن و پس از آن در احادیث نبوی جایگاهی یگانه است. این نوشتار به جایگاه عیسی علیه السلام در آخرالزمان باوری اسلامی می‌پردازد، که به‌ویژه در منابع اهل سنت جایگاه خاصی را داراست. موضوع مزبور در منابع روایی تحت باب کتاب اشراط الساعة گنجانیده شده است. یکی از علائم یا نشانه‌های فرارسیدن «ساعة» یا قیامت، نزول عیسی علیه السلام از آسمان است که با نشانه‌های دیگری همانند خروج مهدی و دجال همراه است.

مقدمه

جایگاه عیسی علیه السلام در ادبیات قرآن و پس از آن در احادیث نبوی جایگاهی یگانه است. او تنها چهره قرآنی پس از آدم است (مجموعاً در قرآن ۹۳ بار به او اشاره شده است) که به گونه‌ای غیر طبیعی و فوق بشری قدم به طبیعت و تاریخ می‌گذارد (مریم، ۱۹-۲۲؛ انبیاء: ۹۱/۲۱)، و نیز به طور خارق‌العاده‌ای حضور فیزیکی‌اش از پهنه طبیعت و عرصه تاریخ به پایان می‌رسد. (آل عمران، ۵۵/۱۳) دو عنوان «کلمه» و «مسیح» را که عناوین مسیحی برای عیسی علیه السلام به شمار می‌روند، قرآن نیز بر او اطلاق می‌کند؛ با این حال، قرآن اعتقاد به تثلیث را کفرآمیز تلقی و از آن نهی کرده است. (مائده، ۱۷۱/۵) هم‌چنین قرآن به صلیب کشیده شدن او را نفی می‌کند و تصریح می‌دارد که خداوند او را به آسمان به سوی خویش بالا برده است. (آل عمران، ۵۵/۳؛ نساء، ۱۵۷/۱-۱۵۸) بنا بر برخی احادیث نبوی، عیسی علیه السلام تنها انسانی است که هنگام ولادتش، شیطان او را لمس نکرده است. (طبری: ۱۴۱۵، ۳۲۵/۳)

این نوشتار به جایگاه عیسی علیه السلام در آخرالزمان باوری اسلامی می‌پردازد، که به‌ویژه در منابع اهل سنت جایگاهی خاص را داراست. موضوع مزبور در منابع روایی تحت باب یا کتاب اشراط‌الساعة گنجانده شده است. یکی از علایم یا نشانه‌های فرارسیدن «ساعه» یا قیامت، نزول عیسی از آسمان است که با نشانه‌های دیگری همانند خروج مهدی و دجال همراه است.

نزول عیسی

قرآن گرچه باور تاریخی یهودی - مسیحی مربوط به مصلوب شدن عیسی علیه السلام را رد می‌کند (نساء، ۱۵۷/۴)، لیکن اعتقاد مسیحیان به عروج عیسی به آسمان را تأیید می‌نماید. (آل عمران، ۵۵/۳) به باور مسیحیان، عیسی علیه السلام در روز سوم پس از مصلوب شدن از مرگ برخاست (مرقس، ۹/۱۶) و «به سوی آسمان بالا رفت». (لوقا، ۵۱/۲۴) پس از آن، انتظار جماعت اولیة مسیحی آن بود که او به مثابه «پسر انسان» از آسمان بر روی ابرها به زمین بازگردد و پادشاهی موعود خداوند را برقرار سازد. (مرقس، ۹/۱؛ اول تسالونیکیان، ۱۷/۴-۱۵) با طولانی شدن انتظار، کلیسای کاتولیک، به‌ویژه از دوره آگوستین به بعد، به تفسیر روحانی بازگشت عیسی علیه السلام دست زد و آن را به مثابه سلطنت ایمان بر قلب‌ها و یا گسترش کلیسا فهم کرد. با این حال، تفسیر غیر روحانی بازگشت عیسی علیه السلام، طرفدارانی را، به‌ویژه در دوره شکل‌گیری نهضت پروتستان و پس از آن داشته است. (ر.ک: George Duby: 1980, 229-230)

۱. قرآن

قرآن، بنابر فهم بسیاری از مفسران، به بازگشت یا «نزول عیسی» در مواردی اشاره دارد. به عقیده بسیاری از مفسران، آیه «و هر آینه او نشانه فرارسیدن قیامت است. در آن شک مکنید...» (زخرف، ۶۱/۴۳) اشاره به همین معنا دارد. طبرسی می‌نویسد: «یعنی نزول عیسی علیه السلام از اشراط‌الساعة است و به واسطه آن، نزدیک بودن قیامت دانسته می‌شود.» (طبرسی: ۱۴۱۵، ۱۴۴/۹) طبری نیز به نظر می‌رسد این قول را بر قول دیگری که ضمیر «او» را در «وانه لعلم لل ساعة» به قرآن ارجاع می‌دهد، رجحان داده است، (طبری، ۱۱۵/۲۵) لیکن ابن کثیر در تفسیرش با آن که ضمیر را در «وانه» به عیسی ارجاع می‌دهد، مراد از آن را نه بازگشت عیسی علیه السلام، بلکه صدور معجزه زنده کردن مردگان به دست او فهم می‌کند (ابن کثیر: ۱۴۲۱،

۲۰۸/۳، ۱۴۲/۴)، یعنی این نوع معجزه راهی است به سوی کسب آگاهی از امکان وقوع قیامت. آیه «و هیچ یک از اهل کتاب نیست، مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد» (نساء، ۱۵۹/۴) را نیز مفسران حاکی از نزول عیسی علیه السلام فهم کردند. (طوسی: ۱۴۰۹، ۳۸۶-۳۸۷؛ طبری، ۲۵/۶) طبرسی، یکی از تفاسیر ممکن مربوط به توبه، ۳۳/۹ و اسراء، ۱۰۴/۱۷ را نیز ناظر به نزول عیسی علیه السلام می‌داند. (طبرسی، ۴۵/۵ و ۹۱/۹)

۲. حدیث

به هر حال، باور به نزول عیسی علیه السلام در آخرالزمان به ادعای بسیاری از محدثان مسلمان، باوری غیر اختلافی میان فرقه‌های مسلمان و مبتنی بر احادیث متواتر نبوی است. جلال‌الدین سیوطی از قول محمد سجزی می‌نویسد: «اخبار مربوط به آمدن مهدی و... و اینکه عیسی با او خروج می‌کند و... به تواتر رسیده است.» (سیوطی: ۱۷۷/۲) همین مدعا را قرطبی نیز در التذکره تکرار می‌کند. (قرطبی: التذکر، ۶۱۷) صاحب عون المعبود نیز می‌نویسد: «احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره نزول فیزیکی عیسی بن مریم از آسمان در زمان نزدیک به قیامت، به تواتر رسیده است و این مذهب و معتقد اهل سنت است.» (عظیم آبادی: ۱۴۱۵، ۳۰۷/۱۱) همین نویسندگان در ادامه مدعی می‌شوند که شوکانی در اثرش، التوضیح، ۲۹ حدیث مربوط به نزول عیسی را نقل می‌کند و از قول او می‌نویسد: «تمام آنچه را ما بر شمردیم، به حد تواتر می‌رسد.» (همان، ۳۰۸) تأکید عظیم آبادی بر نزول فیزیکی عیسی علیه السلام در جهت رد ادعای رهبر قادیانی‌های هند بود که به گفته او مدعی شده بود که عیسی مصلوب شد و به آسمان نرفته است، بلکه در جسم او درآمده و او «مثیل» عیسی علیه السلام است. (همان، ۳۱۱-۳۱۲)

قنوجی نیز در الاذاعه نوشته است: «احادیث دجال و عیسی به حد تواتر و توالی رسیده است و قابل انکار نیست.» (قنوجی: الاذاعه، ۱۱۳) کتانی نیز معتقد است نزول عیسی علیه السلام به دلایل قرآنی، روایی و اجماع به اثبات رسیده است. (کتانی: ۱۳۲۸، ۱۴۸) البته پر واضح است که احادیث مزبور به لحاظ سند از وثوق و اعتبار یکسانی برخوردار نیستند و همان‌گونه که کتانی متذکر شده است از صحیح تا حسن و حتی ضعیف در بین آنها یافت می‌شود. بخاری و مسلم، گرچه ذکری از مهدی در مجموعه‌های حدیثی خود به میان نیاوردند و این امر به دست ابن خلدون در جهت تضعیف احادیث مربوط به مهدی به کار رفت، (ابن

خلدون، ۳۱۲/۱) لیکن احادیث مربوط به نزول عیسی علیه السلام را ضبط کرده‌اند. بخاری، این احادیث را در باب مستقلی با عنوان «نزول عیسی بن مریم» گردآوری کرد. او حدیثی را به روایت از ابوهریره نقل می‌کند که بسیاری از محدثان دیگر نیز نقل کرده‌اند. مطابق این حدیث، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چگونه‌اید آن‌گاه که پسر مریم در میان شما نازل می‌شود، در حالی که امامتان از خودتان است»، (بخاری: ۱۴۰۱، ۱۴۳/۴) مسلم نیز در کتاب الایمان صحیح خود این حدیث را نقل می‌کند. اما مسلم این حدیث را به گونه‌ای دیگر نیز نقل کرده است: «چگونه‌اید هنگامی که پسر مریم در میان شما نازل شود و شما را امامت کند.» (مسلم: ۱۴۰۱، ۹۴/۱) شکل سوم از این حدیث را مسلم در کتاب الایمان نقل می‌کند که به شکل دوم نزدیک است: «چگونه‌اید آن‌گاه که پسر مریم در میان شما نازل شود و شما را از خودتان امامت کند؟» (همان) ابی ابن زبیب که در سلسله راویان سند این حدیث قرار دارد، گفته است: یعنی شما را بر طبق کتاب پروردگارتان و سنت پیامبرتان امامت کند. (مسلم، ۹۴/۱-۹۵) به نظر می‌رسد که دو عبارت «فامامکم منکم» و «فأمکم منکم» در اصل یکی باشد که در نقل روایت یا نسخه‌برداری، شکل دیگری از آن پدید آمده است.

۳. اختلاف تفاسیر

وجود احادیث فراوان درباره نزول عیسی علیه السلام در آخرالزمان و قطعیت یافتن این مسئله نزد محدثان و عالمان مسلمان از یک سو، و وجود روایتی حاکی از منجی و مهدی بودن عیسی علیه السلام از دیگر سو، برخی را بر آن داشت تا او را همان مهدی موعود در سنت اسلامی فهم کنند. از این رو، و از آن‌جا که بین فرقه‌های مختلف اسلامی نیز بر سر کیستی مهدی اختلاف وجود داشته، آرای متعددی در این زمینه پدید آمده است.

ابن قیم جوزیه در کتاب المنار چهار رأی را بر می‌شمارد که بدین قرار است: ۱. مهدی در واقع، همان عیسی بن مریم علیه السلام است، ۲. مهدی از ابن عباس است، ۳. مهدی مردی از فرزندان حسن بن علی علیه السلام است که در آخرالزمان به دنیا می‌آید و خروج می‌کند، ۴. مهدی از نسل حسین بن علی علیه السلام و فرزند حسن العسکری علیه السلام است که به دنیا آمده، اکنون در غیبت است و به موقع‌اش ظهور خواهد کرد. (ابن قیم: ۱۳۹۱، ۱۴۸-۱۵۳)

عباسی بودن مهدی موضوعی است که علی‌رغم وجود احادیث متعدد در تأیید آن، هیچ

عالم مسلمانی بدان قایل نیست. ابن قیم معتقد است که این مهدی، همان مهدی عباسی بود که امارت کرد و دورهاش به پایان رسید، (همان، ۱۴۹) لیکن به نظر می‌رسد احادیث ناظر به عباسی بودن مهدی موعود در دوره شکل‌گیری نهضت عباسی و یا خلافت برخی از آنان و برای تحریک و تهییج بنی‌هاشم وضع شده باشند؛ برای مثال حدیث «امتی که من در آغازش، عیسی علیه السلام در پایش و مهدی در میانهاش باشیم، هرگز هلاک نخواهد شد»، (سیوطی: ۱۴۰۱، ۴۲۳-۴۴۰) به احتمال قوی از همین نوع احادیث باشد، چرا که احادیث ناظر به نزول عیسی علیه السلام غالباً حکایت از نزول او اندکی پس از خروج مهدی در آخرالزمان دارند، و این با این که مهدی در میانه تاریخ امت باشد، سازگاری ندارد. بنابراین، صرف نظر از نظریه عباسی بودن مهدی، وقتی نقش و جایگاه عیسی علیه السلام با آرای مزبور سنجش می‌شود، نظریات سه گانه‌ای پدید می‌آید که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

ضبط و رواج حدیثی به نام حدیث محمد بن خالد الجندی، عده‌ای همچون مادلونگ را بر آن داشت تا بگویند که «حسن بصری (ف. ۱۵هـ) اعتقاد به مسیحی‌های مسلمان [مهدی] را رد کرد، و بر آن بود که مهدی [موعود همان] عیسی است. هم‌چنین از وی نقل شده که گفته است به مهدی باور ندارد، اما اگر می‌بایست مهدی‌ای وجود داشته باشد، همانا عمر دوم [= عمر بن عبدالعزیز] بود.» (Madelung: 1979, 5/122-123)

حدیث مزبور که در صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود ندارد، اما در سنن ابن ماجه، مستدرک الحاکم و در شمار دیگری از منابع ذکر شده، چنین است: حدثنا یونس بن عبدالاعلی الصدفی، حدثنا محمد بن ادریس الشافعی، حدیثی خالد الجندی عن ابان بن صالح عن الحسن بن النس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، قال: «لا یزاد الامر الا شده، لا الدنيا الا ادباراً و لا الناس الا شحاً و لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس و لا مهدی الا عیسی بن مریم.» (قزوینی، ۱/۱۳۴۱-۱۳۴۰) بسیاری از محدثان مسلمان این حدیث را به دلایلی که ذکر خواهد شد نپذیرفتند و برخی نیز فقط به ضبط آن پرداخته و درباره وثاقت آن سکوت کردند. قرطبی در التذکره می‌نویسد: «این حدیث صحیح نیست، زیرا از محمد بن خالد الجندی تنها همین یک حدیث نقل شده است و حاکم [در المستدرک] ابن الجندی را مجهول دانسته است.» (قرطبی، ۶۱۶) مهم‌ترین دلایل رد حدیث مزبور، یکی تعارض آن با سایر احادیث به اصطلاح متواتر، و دیگر ضعف سند آن عنوان شده است.

۴. رفع تعارض

با این حال، محدثان بسیاری تلاش کردند تا تعارض میان این حدیث و احادیث دیگر را رفع کنند. از جمله خود قرطبی در ادامه می‌نویسد: «ممکن است سخن پیامبر ﷺ، در «لا مهدی الا عیسی» به این معنا باشد که هیچ مهدی کامل و معصومی جز عیسی علیه السلام وجود ندارد. در این صورت، احادیث با یکدیگر سازگاری یافته و تعارض از بین می‌رود. (همان، ۶۱۷) ابن قیم نیز معتقد است: «این سخن که "لا مهدی فی الحقیقه سواه"، صحیح است، هر چند اگر جز او نیز مهدی‌ای وجود داشته باشد. همان‌گونه که می‌توان گفت: «لا علم الا مانع» و «لا مال الا ما وقی وجه صاحبه»، هم‌چنین می‌توان گفت که مهدی همان عیسی بن مریم علیها السلام است؛ یعنی مهدی کامل معصوم.» (ابن قیم، ۲۸۲)

ابن کثیر در النهایه از الجندی با عنوان «خالد الجندی الصنعانی المؤذن» و «شیخ الشافعی» یاد می‌کند و می‌نویسد: «از او نیز بیش از یک حدیث نقل شده است و او بر خلاف آنچه الحاکم پنداشت، ناشناخته نیست، بلکه نقل شده است که ابن معین او را ثقه انگاشت.» (ابن کثیر: ۱۳۸۸، ۳۲/۱) ابن کثیر در ادامه بیان می‌دارد که حدیث مزبور در نظر نخست با احادیث ناظر به مهدی سازگار نیست، اما اگر تأمل شود، ناسازگاری از میان می‌رود، چرا که «ممکن است مقصود از آن این باشد که مهدی حقیقی [یعنی کامل و معصوم] همانا عیسی بن مریم است، و منافاتی با این ندارد که غیر از او نیز مهدی دیگری وجود داشته باشد» (همان، ۳۲/۱) البته این نظر ابن کثیر قابل تأمل و نقد است.

توجیه دیگری نیز در تأویل عبارت «لا مهدی الا عیسی» بیان شده و آن این‌که «جز عیسی کس دیگری در «مهد» (= گهواره) سخن نگفته است. (ابن خلدون، ۳۲۲/۱)

احمد بن محمد بن الصدیق در کتاب ایزار الوهم که در ردّ نظریه ابن خلدون درباره مهدویت نوشته شده است، دلایل متعددی را در جعلی بودن حدیث محمد جندی ارایه می‌کند. ابن خلدون سند حدیث الجندی را همانند سایر احادیث مربوط به خروج مهدی ضعیف می‌داند، (همان، ۳۲۲/۱) لیکن ابن الصدیق اساساً این حدیث را مجعول می‌شمارد. یکی از دلایل اصلی او که در این جابربحث ما پرتو افشانی می‌کند، آن است که حدیث مزبور با سندی دیگر، اما بدون عبارت «لا مهدی الا عیسی» نیز نقل شده است. (ابن الصدیق: ۱۳۴۷، ۳۸۰-۳۸۱) حدیث و سند مورد نظر ابن الصدیق را الحاکم در مستدرک ضبط کرده است.

(الحاکم: ۱۴۰۶، ۴/۴۴۲) ابن‌الصدیق پس از نقل این حدیث می‌نویسد: «این متن حدیث است که آن زیادی نادر باطل را ندارد، و لذا دلیلی است بر این‌که آن افزودگی از ساخته‌های محمدبن خالد الجندی می‌باشد.» (ابن‌الصدیق، ۳۸۱)

زمینه‌های اختلاف

به‌هرحال، به نظر می‌رسد مهدی انگاشتن عیسی علیه السلام، به‌ویژه به مفهوم خاص آخرالزمانی‌اش ایده‌ای است که با قرآن و منابع حدیثی دست اول سازگاری ندارد، مگر آن‌که با شیوه‌های پیش گفته به گونه‌ای توجیه و تأویل شود. اما این پرسش پیش می‌آید که چه عامل یا عوامل تاریخی یا روان‌شناختی و یا غیر آن باعث شد تا چنین باوری، هرچند به خطا، مطرح شود و طرفدارانی را پیدا کند. تا آن‌جا که به نوشتار حاضر مربوط می‌شود می‌توان گفت اجماعی‌تر و رایج‌تر بودن باور به بازگشت عیسی علیه السلام به مثابه یکی از علایم برپایی قیامت، و نقش برجسته وی در برپایی جامعه آرمانی - آخرالزمانی اسلامی از یک سو، و اختلافی بودن چهره واقعی مهدی در میان فرقه‌های مختلف اسلامی از سوی دیگر، می‌تواند عوامل مهمی در این جهت تلقی شوند.

رای رایج در میان عالمان متأخر اهل سنت آن است که مهدی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. از آن‌جا که بنی‌عباس نیز خود را از اهل بیت می‌شمردند، احادیث بسیاری نیز در ردّ عباسی بودن و تأکید بر فاطمی بودن مهدی وارد شده است. اما در اختلاف بر سر حسنی یا حسینی بودن این منجی آخرالزمانی، اکثریت عالمان اهل سنت او را از ذریه حسن بن علی علیه السلام می‌دانند. اعتقاد بر آن است که نزول عیسی علیه السلام همراه با خروج منجی مورد نظر آنان، و نزول و خروج این دو در جهت پیروزی و برتری اسلام در پایان تاریخ است.

باور به برتری دین اسلام هنگام نزول عیسی علیه السلام در قالب حدیثی رواج یافت. مطابق این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امت من تا روز قیامت پیروزمندانه بر سر حق می‌جنگد. آن‌گاه عیسی بن مریم نازل می‌شود و امیر ایشان (= مسلمانان) می‌گوید: «بیا و نماز ما را امامت کن». عیسی می‌گوید: «همانا که برخی از خود شما بر برخی دیگر امیرید و این به خاطر کرامتی است که خدا به این امت بخشیده است.» (مسلم، ۹۵/۱) حدیث دیگری را محدثان عمده اهل سنت از جمله بخاری روایت می‌کنند که براساس آن عیسی علیه السلام در آخرالزمان برای برتری

دین اسلام، ظواهر دینی مسیحیت و در واقع، هرچه غیر از اسلام را از بین می برد: «رسول خدا ﷺ گفت: قسم به آن که جانم در دست اوست نزدیک است که فرزند مریم به مثابه حاکمی عادل در میان شما نزول کند. پس صلیب را می شکنند، خنزیر را می کشند، جزیه را بر می دارد و دارایی آن قدر زیاد می شود که کسی آن را قبول نمی کند...» (بخاری، ۴۰/۳؛ مسلم، ۹۵/۱)

رواج این احادیث، صرف نظر از وثاقت آنها، به نظر می رسد در دوره جنگ میان مسلمانان و بیزانس، و طرح مسئله حقانیت و برتری نهایی بوده باشد. به همین دلیل، گاهی نزول عیسی و فرا رسیدن قیامت به جنگ با روم و بیزانس ربط داده می شود. مسلم حدیثی را در این رابطه بیان می دارد که نشان می دهد در دوره پیش از فتح قسطنطنیه، تصور راویان یا جاعلان این حدیث آن بود که پس از فتح آن، عیسی ﷺ نزول می کند و دجال را می کشد. (مسلم، ۱۷۶/۸)

نقش آخرالزمانی عیسی ﷺ

نکته دیگری را که می توان از میان احادیث مربوط به نزول عیسی ﷺ در میان منابع اهل سنت دریافت، آن است که کارکردهای منجی آخرالزمانی تماماً و یا عمدتاً به او نسبت داده می شود. ابو داوود در سنن خود حدیثی را نقل می کند که باز هم بر همین نکته تأکید دارد. مطابق این حدیث، رسول خدا ﷺ فرمود: بین من و او - یعنی عیسی ﷺ - پیامبر دیگری نیست و او نزول می کند. هرگاه او را دیدید بشناسیدش... او با مردم برسر اسلام می جنگد، صلیب را می شکنند و جزیه را برمی دارد. و خداوند در زمان او همه امت ها را به جز اسلام هلاک می کند. و مسیح، دجال را می کشد، پس از آن چهل سال در روی زمین می ماند و سپس فوت می کند و مسلمانان بر او نماز خواهند خواند». (سنن ابی داود، ۳۱۹/۲) بنابراین، ملاحظه می شود که گرچه دین اسلام برتر از هر دین و آیینی می نشیند و آخرین و تنها دین بشری خواهد شد، اما جز پیامبر اسلام ﷺ کسی برتر از عیسی ﷺ قرار نمی گیرد.

۱. نگاه اهل سنت

به همین دلیل، یک مسئله کلامی برای عالمان اهل سنت مطرح می شود که برای شیعه مطرح نیست، و آن این که چگونه ممکن است عیسی ﷺ که نبی معصوم است، مطابق حدیث

پیش گفته، در نماز به مهدی که «امیر» یا حاکمی است، حداکثر در رتبه خلفای پیامبر ﷺ اقتدا کند. (البته باید توجه داشت که برخی از علمای اهل سنت در عصمت پیامبران نیز تشکیک کرده‌اند) این مشکل از آن جا رخ می‌نماید که مهدی در نظر اهل سنت امیری است عادل و مورد عنایت خداوند، اما عصمت او را بر خلاف شیعه نمی‌پذیرند. گرچه تفتازانی به اصطلاح این باور را «تصحیح می‌کند» و می‌گوید که مهدی در نماز به عیسی ﷺ اقتدا می‌نماید، زیرا عیسی افضل و امامش اولی است، لیکن معمولاً گفته می‌شود که اقامه نماز مطابق شریعت محمدی، سمبل اقامه دین اسلام است و چون اسلام دین آخرالزمان است، عیسی ﷺ می‌خواهد بدین طریق، پیروی خودش را از دین آخرالزمانی نشان دهد. سیوطی در اخبارالمهدی از قول ابونعیم، و از کعب نقل می‌کند که وقتی عیسی ﷺ نزول می‌کند هنگام اقامه نماز است: «... آن‌گاه امام مسلمانان، مهدی، به عقب باز می‌گردد (تا عیسی ﷺ نماز را امامت کند)، اما عیسی ﷺ می‌گوید: «پیش رو که نماز برای تو اقامه شده است». آن‌گاه او (= مهدی) آن شب نماز را امامت می‌کند، لیکن پس از آن عیسی ﷺ امام خواهد بود.» (سیوطی، ۱۶۳/۲) ابن حجر در الصواعق پس از نقد نظر تفتازانی می‌نویسد: «غرض از امامت مهدی در نماز ابراز این نکته است که عیسی ﷺ پس از نزول تابع پیامبر ما ﷺ است و براساس شریعت او حکم می‌کند... و اقتدای او به برخی از افراد این امت، علی‌رغم افضل بودنش بر آن امام، برای اظهار همین امر است. البته می‌توان این دو امر را با یکدیگر وفق دارد و گفت: عیسی ﷺ برای ابراز آن منظور فقط بار اول به مهدی اقتدا می‌کند و پس از آن مهدی براساس قاعده اقتدای مفضول به فاضل، (همواره) به عیسی ﷺ اقتدا می‌نماید.» (ابن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۶۵) سفاریتی در لوائح الانوار می‌نویسد: «* مهدی حکومت را به روح‌الله عیسی ﷺ واگذار می‌کند و سپس یک نماز را که نماز صبح است عیسی ﷺ به مهدی اقتداء می‌نماید، اما پس از آن همواره عیسی امام است.» (السفارینی: ۱۳۲۴، ۲۳/۲)

بنابراین، عیسی ﷺ در آخرالزمان باوری اکثریت اهل سنت نقش محوری را داراست. او در پایان تاریخ نه تنها نزولش یکی از علایم برپایی قیامت است، بلکه حضورش در میان سپاهیان مسلمان و اقتدایش به امیر آنان هم‌چنین نشانه‌ای از برتری دین اسلام است. او اکنون نه به مثابه نبی، بلکه به عنوان نشانه‌ای از تحقق فرجامین اراده الهی در تاریخ و برتری اسلام ظاهر می‌شود، و در چهره حاکمی اسلامی، جامعه مطلوب آخرالزمانی را محقق می‌سازد. پس

از نزول او، انواع برکات معنوی و مادی به جامعه انسانی رو می‌کند؛ در روی زمین کفاری باقی نمی‌ماند و زمین برکاتش را چنان بیرون می‌دهد که اهل خانه‌ای با اناری سیر می‌شوند. (ابن حجر: فتح‌الباری، ۲۲۴/۳)

۲. نگاه عرفانی - تصوفی

پیش از آن‌که به تصویر شیعی جایگاه عیسی علیه السلام در آخرالزمان بپردازیم، لازم است نگاهی به نظریه عرفای مسلمان بیندازیم. همان‌گونه که ابن‌خلدون نیز بیان داشته است، افکار متصوفه درباره ولایت و مباحث مربوط به آن تحت تأثیر اعتقاد شیعه به امام معصوم است. (ابن‌خلدون، ۳۲۳/۱) ابن عربی و نیز به تبع او، عرفای غرب عالم اسلام، اهمیت خاصی به موضوع مهدی می‌دهند. از عنوان بابی که وی در فتوحات به این بحث اختصاص می‌دهد، می‌توان فهم کرد که برای او جایگاه مهدی در آخرالزمان باواری اسلامی چیزی بین نظریه اهل سنت و دیدگاه شیعه امامیه است. او بخش مربوطه را که باب ۳۶۶ از کتاب فتوحات است، چنین عنوان می‌دهد: «شناخت جایگاه وزرای مهدی که از اهل بیت است و بنابر بشارت اسلام صلی الله علیه و آله در آخرالزمان ظهور می‌کند»، لیکن برای او وزرای مهدی، مظهر عرفان و آگاهی‌اند و لذا از اهمیت بیشتری برخوردارند. وی درباره ایشان می‌نویسد: «و خداوند گروهی را که از مکنون غیبش آگاهشان ساخته، وزرای او (= مهدی) قرار می‌دهد. خداوند ایشان را به طریق کشف و شهود بر حقایق و احکام الهی آگاه گردانید، و به مشورت ایشان است که امور فیصله می‌یابند. آنان عارفانی هستند که بر همه چیز آگاهی دارند، اما خود او (= مهدی) صاحب شمشیر حق و اهل سیاست مدنی است و از جانب خداوند به آنچه شأن و مقامش اقتضا دارد، آگاه است.» (ابن عربی، ۳۲۸/۳) شاید این نوع تلقی ابن عربی از رابطه مهدی با وزرایش، تحت تأثیر سیستم خاص سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی آن زمان باشد که خلیفه یا حاکمی عرب در امر مدیریت جامعه و به‌ویژه در امور معنوی و دیانت‌اتکاپیش بر وزیر یا وزرای دانشمند و معمولاً غیر عرب بوده است. او حتی در جای دیگر وزرای مهدی را هدایت‌گران و خود مهدی را هدایت‌شده می‌نامد: «وزرای مهدی "هادیان" و خود او "مهدی" (هدایت‌شده) می‌باشند، و این میزان از علم و آگاهی برای مهدی از طریق وزرایش حاصل می‌شود.»

او در جای دیگری می‌نویسد: «و ایشان (= وزرای مهدی) از عجم‌هایند و بین ایشان

عرب وجود ندارد، لیکن به عربی سخن می‌گویند. در میان ایشان *الحافظ* وجود دارد که از جنس ایشان نیست و اصلاً معصیت خدا را مرتکب نشده است. او خاص‌ترین و زیر و برترین امین است.» (ابن عربی، ۳/۳۲۹)

البرزنجی معتقد است که این "الحافظ" همان عیسی علیه السلام است، زیرا تنها انبیا هستند که معصومند. (البرزنجی: ۱۳۷۰، ۱۰۸) الحمزاوی نیز جهت توجیه عبارت «لامهدی الاعیسی» در حدیث پیش گفته الجندی، معتقد است که جمله مزبور می‌تواند تأویل شود به این‌که «هیچ مهدی مطلقاً معصومی جز عیسی وجود ندارد» یا این‌که «هیچ قول و حکمی بدون مشورت با عیسی علیه السلام از مهدی مسموع و مؤثر نیست»، «زیرا عیسی از وزرای اوست.» (الحمزاوی: ۱۳۰۷، ۱۱۵) اگر این تفاسیر از سخن ابن عربی درست باشند، می‌توان گفت که نظری از آن جهت که متضمن وزیر بودن عیسی علیه السلام است، به باور شیعی، و از آن جهت که مدعی برتری علمی وزرای مهدی بر وی است، به رأی اهل سنت نزدیک است.

۳. نگرش شیعی

در آخرالزمان باوری شیعه نیز نزول عیسی علیه السلام معنا و کارکردی بیش از علامت قیامت بودن دارد. در این جا نیز او در کشتن دجال و برتری بخشیدن دین اسلام و در ایجاد جامعه آرمانی آخرالزمانی، نقش ایفا می‌کند، لیکن برخلاف اعتقاد اهل سنت که برتری شخصیتی را به عیسی علیه السلام در مقابل مهدی می‌دهد، شیعه امامیه مهدی را از ائمه معصوم و در واقع، دوازدهمین و آخرین امام معصوم می‌داند. امام، برخلاف «امیر» یا «خلیفه» در نزد اهل سنت، پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در هر عصری برترین انسان روی زمین است و هیچ کس بر او برتری ندارد. علامه مجلسی، پس از نقل احادیث مربوط به اقتدای عیسی علیه السلام به مهدی در نماز، و پس از پیش کشیدن مسئله برتری امام یانبی می‌نویسد: «آنها هر دو پیشوایند، یکی نبی و دیگری امام. و اگر بنا باشد، هنگام حضور هر دو یکی از آنها، پیشوای دیگری باشد، او امام است که پیشوای نبی است... و اگر چنین باشد، پس امام افضل از مأموم است، زیرا در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم امر چنین است: (مجلسی: ۱۴۰۳، ۸۹/۵۱۵۱) البته این نظریه در صورتی می‌تواند شأنی از اعتبار داشته باشد که عیسی صرفاً سمت نبی داشته باشد و امام نباشد. بنابراین، اگر عیسی، امام هم به حساب آید، صورت فرق می‌کند.

بنابراین، اقتدای عیسی علیه السلام به مهدی علیه السلام نه تنها مشکلی به وجود نمی آورد و نیازی به توجیه ندارد، بلکه تأیید کننده این باور است که منجی و حاکم آخرالزمان مهدی موعود علیه السلام است و عیسی علیه السلام آن چه را انجام می دهد، تحت رهبری و امامت او و در جهت تأیید دین آخرالزمانی اسلام است. بیشتر احادیثی که به نزول و ایفای نقش عیسی علیه السلام در آخرالزمان اشاره دارند و در منابع شیعی نیز ذکر شده اند، دارای اسناد و برگرفته از مأخذ اهل سنت هستند. این احادیث در منابع شیعی هم تأیید شدند، اما همواره نقش محوری از آن مهدی علیه السلام است. (الحسینی الجلالی: ۱۴۰۹، ۱۱۳-۱۰۸)

اما عیسی علیه السلام در جای دیگری از منجی باوری شیعه امامیه حضور دارد که در نوع سنی آن مطرح نیست. مهدی در باور امامیه، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که به دنیا آمده و اکنون به دلایلی در پرده غیبت به سر می برد و هرگاه خدا بخواهد او ظهور خواهد کرد. در باور شیعه، هم مادر امام زمان علیه السلام، نرجس و هم خود ایشان و نحوه تولدشان به گونه ای با نام عیسی علیه السلام پیوند می خورد. بنابر منابع اولیه امامی، نرجس دختر یا نوه قیصر روم بود که در خواب جریان خواستگاری اش توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از عیسی علیه السلام برای امام عسکری علیه السلام را می بیند و به او گفته می شود که برای این منظور باید خود را به اسارت جنگاوران مسلمان در آورد تا در نهایت، به کنیزی امام عسکری علیه السلام درآید. (الطوسی: ۱۴۱۱، ۲۰۸-۲۱۴) از طرف دیگر، هم چنین باور شیعه بر آن است که به امامت رسیدن امام زمان علیه السلام همانند به نبوت رسیدن عیسی علیه السلام در طفولیت صورت پذیرفت و خداوند از همان ابتدا به ایشان حکمت و عصمت بخشید. (مجلسی، ۲۳/۵۱)

شبهات دیگری که میان منجی باوری مسیحی و نوع شیعی آن وجود دارد، در نحوه ایمان به عروج عیسی علیه السلام و تولد فرزند امام عسکری علیه السلام است. شواهد تاریخی، نه رستخیز عیسی علیه السلام و نه عروج او به آسمان را تأیید نمی کردند. این ایمان مبتنی بر شهادت یارانی بود که از پیش به مسیحا بودن وی ایمان داشتند و انتظار می کشیدند که نبوت های کتاب های دانیال و اخنوخ درباره نزول پسر انسان - مسیحا از آسمان در عیسی علیه السلام تحقق پذیرد. در باور شیعی ناظر به تولد امام دوازدهم علیه السلام نیز شواهد ظاهری تاریخی به گونه ای بود که در نظر مسلمانان غیر امامیه و حتی بسیاری از امامیه این امر محل انکار و تردید قرار گرفت. شهادت برخی یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام بود که ثابت کرد، امام یازدهم صاحب فرزندی بودند که او را

فقط به افراد معتمد نشان دادند. (ر.ک: نعمانی: ۱۳۹۷، ۱۴۰-۱۹۴؛ الصافی الگلپایگانی: ۱۳۵۳، ۲۲۶) این ایمان نیز، مطابق آثار اولیه کلامی شیعه، مبتنی بر انتظاری بود که از پیش تر شکل گرفته بود. انتظار شیعه بر آن بود که زمین هرگز از حجت خداوند خالی نمی ماند و لذا محال بود که امامی معصوم، ولو در پس پرده غیبت وجود نداشته باشد. (همان، ص ۱۳۹) وجود احادیثی که ناظر بر غیبت مهدی علیه السلام بود و یا ظهور «امیر» یا «خلیفه» ای را در آخر الزمان پیش گویی می کرد نیز مؤید این انتظار بود. هم ایمان مسیحی بر عروج عیسی علیه السلام و هم ایمان شیعی به تولد امام غایب علیه السلام مبتنی بر شهادت مؤمنانی بود که چنین انتظاری از پیش در آنان شکل گرفته بود.

جمع بندی

به عنوان نتیجه گیری از بحث حاضر می توان گفت: نزول عیسی علیه السلام در نگاه قرآن، به فرض اثبات که البته فرضی بسیار محتمل است، یکی از علایم نزدیکی قیامت است، اما نقش نجات شناختی او را در آخر الزمان نمی توان از میان آیات قرآن نتیجه گرفت. بنابر احادیث نبوی، نزول عیسی علیه السلام از آسمان امری حتمی و یکی از علایم ده گانه فرارسیدن قیامت است. از برخی از این احادیث نقش نجات شناختی عیسی نیز فهم می شود. نظریات مختلفی درباره جایگاه عیسی علیه السلام در آخر الزمان باوری و منجی باوری اسلامی شکل گرفت. بنابر یک نظریه که البته مورد انکار اکثر عالمان مسلمان قرار گرفت، عیسی علیه السلام همان مهدی موعود مسلمان است. نظر اکثریت اهل سنت آن است که عیسی در امر نجات بخشی آخر الزمانی همراه مهدی مسلمانان است. او نه به عنوان نبی که به مثابه حاکمی عادل و برای تأیید و تقویت مسلمانان در برابر غیر مسلمان و البته مهم تر از همه، در برابر مسیحیان نزول و ظهور می کند. با این حال، چون معصوم است، مرتبه اش برتر از مهدی است. بنابر نظر متصوفه غرب عالم اسلام و از جمله ابن عربی، عیسی علیه السلام یکی از وزرای مهدی و البته مهم ترین وزیر اوست، اما رتبه علمی و معنوی این وزیر از خود مهدی برتر است. در نظر شیعه امامیه، عیسی علیه السلام همان نقش هایی را که محدثان اهل سنت بر شمرده اند، در آخر الزمان برعهده دارد، لیکن مرتبه او هنگام حضور امام معصوم برتر از او نیست. امامیه هم چنین در تشریح و تصور شخصیت مهدی علیه السلام، هم در مورد مادرشان نرجس و نحوه تولد این منجی موعود و هم درباره احراز مقام امامت در سنین کودکی، از چهره مقبول عیسی علیه السلام استفاده می کنند. ایمان شیعی به تولد و غیبت امام مهدی علیه السلام به لحاظ صوری شباهت زیادی به ایمان مسیحی به رستاخیز و عروج عیسی علیه السلام به آسمان دارد.

کتابنامه

۱. ابن الصدیق، احمد بن محمد، ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، مطبعة الترقی، دمشق، ۱۳۴۷ هـ.
۲. ابن حجر العسقلانی، الصواعق المحرقة، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبه القاہرہ، بی تا.
۳. ابن حجر العسقلانی، فتح الباری: شرح صحیح البخاری، دارالمغرفه للطباعة والنشر، بیروت، بی تا.
۴. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۵. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، دارالکتب العربی الکبری، القاہرہ، ۱۳۳۹ هـ.
۶. بن قیم الجوزیه، المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، تحقیق و تعلیق عبدالفتاح ابوغده، مکتب المطبوعات الاسلامیه، حلب، ۱۳۹۱ هـ.
۷. ابن کثیر اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، دارالمغرفه، بیروت، ۱۴۲۱ هـ.
۸. ابن کثیر اسماعیل، کتاب النہایه (الفتن والملاحم)، تحقیق طه محمد الزینی، دارالکتب الحدیثه، القاہرہ، ۱۳۸۸ هـ.
۹. البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ هـ.
۱۰. البرزنجی، محمد بن الرسول، الاشاعه لاشرایط الساعه، مطبعة المشهد الحسینی، القاہرہ، ۱۳۷۰ هـ.
۱۱. الحاکم النیسابوری، محمد بن محمد، مستدرک الحاکم، تحقیق الدكتور یوسف المرعشلی، دارالغرفه، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.
۱۲. الحسینی الجلالی، السید محمد جواد، احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل، موسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، قم، ۱۴۰۹ هـ.
۱۳. الحمزاوی، حسن العدوی، مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار، المطبعة العثمانیه، القاہرہ، ۱۳۰۷ هـ.
۱۴. السجستانی، سلیمان، سنن ابن داوود، تحقیق سعید محمد اللحام، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ هـ.
۱۵. السفارینی، محمد بن احمد، لوائح الانوار، مطبعة مجله المنار الاسلامیه، القاہرہ، ۱۳۲۴ هـ.
۱۶. السیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ هـ.

١٧. السيوطي جلال الدين، "العرف الوردى في اخبار المهدي" در الحاوي للفتاوى، تحقيق محي الدين عبدالحميد، دارالمعرفة، بيروت.
١٨. الصافي الكلبايگاني، لطف الله، منتخب الاثر في الامام الثاني عشر عليه السلام، مكتبة الصدر، طهران، ١٣٥٣ هـ.
١٩. الطبرسي، الفضل بن الحسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تحقيق لجنة من العلماء و المحققين الاختصاصيين، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٥ هـ.
٢٠. الطبري، ابن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ضبط و توثيق و تخريج صدقي جميل العطار، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ.
٢١. الطوسي محمد بن الحسن، التبيان في تفسير القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير العاملی، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، ١٤٠٩ هـ.
٢٢. الطوسي محمد بن الحسن، الغيبة، تحقيق عبادالله تهراني وعلی احمد ناصح، مؤسسة معارف الاسلامی، قم، ١٤١١ هـ.
٢٣. العظيم آبادی، محمد، عون المعبود: شرح سنن ابی داود، دارالکتب العلمیه، بيروت، ١٤١٥ هـ.
٢٤. القرطبي، محمد بن احمد، التذکره فی احوال الموتی و امور الآخرة، تصحيح و نشر احمد مرسى، قاهره، بی تا.
٢٥. القزوينی، محمد بن احمد، سنن ابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفکر، بيروت، بی تا.
٢٦. القنوجی، سيد محمد صديق، الاذاعه لما كان و يكون بين یدی الساعه، مطبعه المدنی، القاهره.
٢٧. الکتانی، محمد بن جعفر، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، المطبعه المولويه، فاس، ١٣٢٨ هـ.

٢٨. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ٥١)، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ هـ.

٢٩. مسلم ابن الحجاج النيسابوری، صحيح مسلم، دارالفکر، بيروت، ١٤٠١ هـ.

٣٠. نعمانی، الشيخ محمد بن ابراهيم، كتاب الغيبة، مكتبة الصدوق، طهران، ١٣٩٧ هـ.

31. Madelung W., "The Mahdi" in the Encyclopedia of Islam (New Edition), By a number of leading Orientalists, E.T. Brill, Leiden, 1976.

32. Georges Duby, Lan mil, Paris, Gallimard-Julliard, 1980.